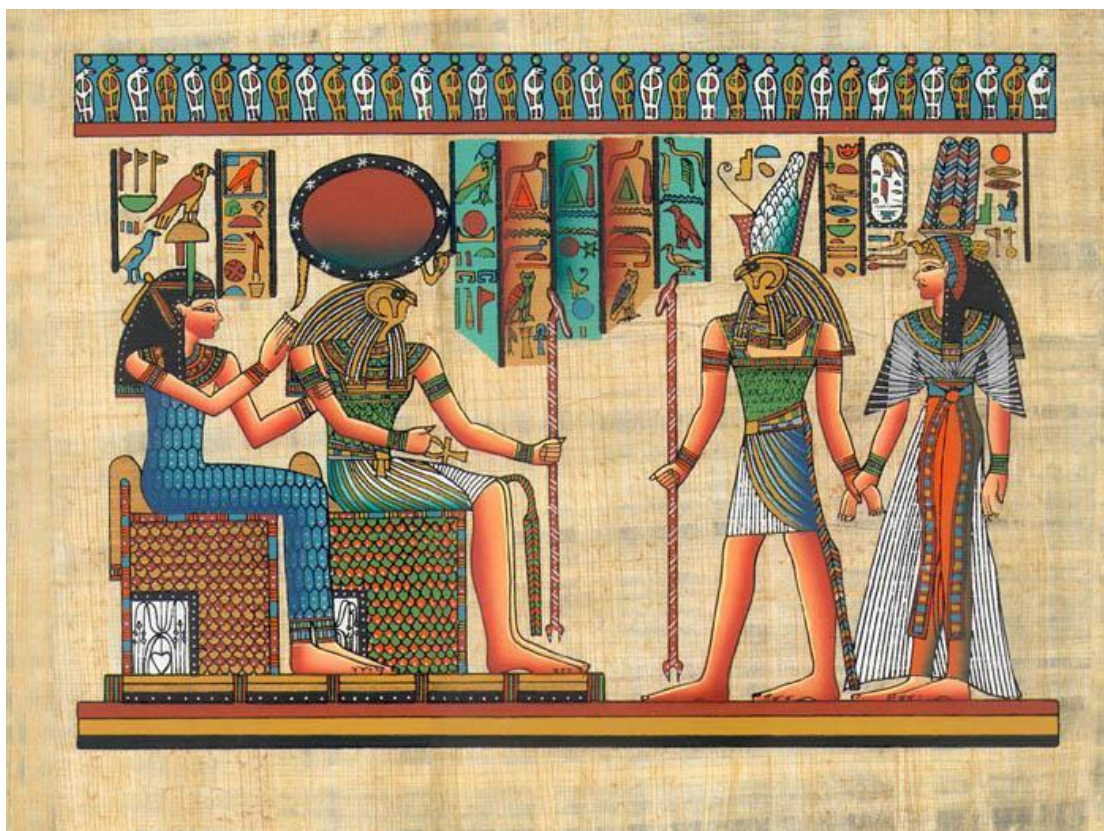


# مصر سرزمین رازها

## گردآوری سیدجلال صیادمیری



<http://yahoo2.Blogfa.com>  
[Jalal.Sayadey@Gmail.com](mailto:Jalal.Sayadey@Gmail.com)

## مصر سرزمین رازها

یکی از باشکوه ترین آثار تاریخی مصر باستان که توجه بسیاری را بخود معطوف داشته، معبد ۲۵۰۰ ساله " لوکسور " است که در امتداد رود نیل و در ۷۰۰ کیلومتری شهر قاهره قرار دارد. بعد از دهها سال کاوش سخت کوشانه باستان شناسان و پژوهشگران جهان، این مکان از هر لحاظ مورد تحقیق و بررسی قرار گرفت. تنها چالش باقی مانده - حفظ این معبد از تجاوز تمدن نوین بود. در سال ۱۹۸۹ بازرسان وابسته به میراث فرهنگی مصر هشدار دادند که رسوخ اب از سیستم مجاری فاضلاب " لوگسور " و رود نیل، شالوده های این اثر تاریخی را مورد تهدید قرار میدهند. آنان تصمیم گرفتند نمونه هایی از خاک این ناحیه را جهت تعیین ابعاد این منشکل باخود ببرند. کارگران در محوطه شروع به حفاری و نمونه برداری کردند - ناگهان به یک مجسمه برخورد کردند و پس از کمی جستجو دو مجسمه دیگر نیز نمایان شد. آنها به کشف مهمی دست یافته بودند، از اینرو حفره ایجاد شده را پر کردند و منتظر دریافت دستورالعملهایی پیرامون شیوه ادامه کار از سوی مرکز سازمان در قاهره شدند. سازمان میراث فرهنگی مصر، رئیس سازمان باستان شناسی " لوکسور " را مسئول حفاری قرار داد و کار مجدداً آغاز شد. کارگران هیجان زده ۲۱ پیکره



هربرت ایوستیس وینلاک -  
باستان شناس موزه هنری  
متروپولین نیویورک مردی که  
ماکت ها و مدل های زیبایی  
را از مقبره " مکتبه " کشف  
و انرا در اختیار دوستداران  
تمدن فراعنه قرار داد

دیگر یافتند که همگی در وضعیت عالی بسر میبردند. در بین این پیکره ها، یک پیکره ایستاده ۲/۵ متری عظیم وجود داشت. کتیبه ها نشان میدادند این پیکره متعلق به " امن حوتب " سوم است، او همان پادشاهی بود که معبد را ساخته بود و در حد فاصل سالهای ۱۳۹۱ تا ۱۲۵۳ قبل از میلاد در حالی حکم میراند که قدرت مصر در اوج خود بود و قلمرو آن از سودان تا عراق را در بر میگرفت. با بررسی مجسمه پادشاه، کارشناسان اعلام داشتند که این مجسمه یکی از گرانبهاترین اشیایی است که تاکنون در سرزمین مصر یافت شده است. برخی تا آنجا پیش رفتند که اعلام نمودند اهمیت باستان شناسی کشف ۲۴ قطعه شاهکار مزبور که متعلق به دوران طلایی مصر بودند با کشف گور " توت عنخ امن " که ۶۷ سال پیشتر صورت گرفته بود برابری می کند. علت دفن مجسمه ها در محوطه معبد بر کسی روشن نیست. یک نظریه این است که کاهنان محلی در قرن چهارم پس از میلاد به قصد پنهان ساختن آنها از چشم رومیان بدین کار دست زده اند، زیرا رومیان قصد داشتند محوطه معبد را به یک اردوگاه نظامی بدل نمایند. اگر جریان بر

این منوال باشد، چه بسا اشیاء دیگری نیز در آنجا دفن شده که هنوز کشف نشده اند. سرزمین مصر از مرداب دلتای شمالی آن گرفته تا مرزهای پای جنوبی، سرزمینی است که بقول یکی از باستان شناسان معاصر « امکان ندارد بیل خود را در خاک فرو کنید و چیزی بیرون نیاید » این کشور با چنین گنجینه عظیمی قرنهایست افراد کنجکاو را بخود جلب کرده است. در بین این افراد کسانی بوده اند که به قصد کسب ثروت، به حفاری پرداخته و دیگری که خود را باستان شناس می نامیدند - اما بر اساس معیارهای امروزی، جز مشتری افراد مبتدی نبودند. بدترین این افراد کسانی بودند که بخاطر طمع خویش، بیش از آن که به حال باستان شناسی مفید باشند مضر واقع شدند. آنان برای تخلیه سریع یک گور یا یک معبد، قرآن با ارزشی را نابود کردند که چه بسا در حل معماهایی که هنوز هم در مورد این اشیاء وجود دارد کمک مینمود. البته افرادی هم بودند که دوست داشتند این میراث جهانی برای نسل امروز حفظ شود. آنان درههایی را گشودند که میان زمان حال و مصر باستان قرار داشت و به مدد و همت آنهاست که امروز میتوانیم در سرزمین شگفت انگیز فراعنه قدم بزنیم. بیشتر آنچه جهان در آغاز کار از مصریان اموخت ناشی از وسوسه یافتن گورها بود. با توجه به شرایط آب و هوایی و خشک بودن این سرزمین، اجساد داخل گورها پس قرنها تا حدودی دست نخورده باقی مانده بودند و اشیاء بسیاری از داخل آنها پیدا شد که اطلاعات ارزشمندی را در مورد تمدن هزاران ساله فراعنه را آشکار می ساخت. حتی زمانی که گوری به دلیل دستبرد دزدان باستانی در روزگاران بسیار دور یا جویندگان گنجینه در عصر حاضر، دچار صدمه می شد - باز همین گورها اطلاعات گرانبهایی را در اختیار باستان شناسان قرار می داد. همین مسئله باعث شد تا در سال ۱۹۲۰ باستان شناس موزه هنری " متروپولین " نیویورک " هربرت ایوستیس وینلاک " تلاش کند تا اسرار دیگری از تمدن فراعنه را آشکار سازد. او در " دیرالبحری " و نزدیک شهر از بین رفته " تبس " بر روی یک گور چهار هزار ساله کار میکرد. " وینلاک " آگاه بود که گور قبلاً در ۲ نوبت در سالهای ۱۸۹۵ و ۱۹۰۲ مورد کاوش قرار گرفته است، او امید داشت تا گروه وی بتوانند برخی از کتیبه هایی را بیابند که پیشتر نادیده گرفته شده بودند- تا از این طریق ۲ پادشاه را با یکدیگر مرتبط سازد. دانش او از باستان شناسی وی را بر آن داشت تا دست به کاری زند که قبل از او کسی به آن مبادرت نورزیده بود، یعنی ترسیم یک نقشه از دالانها و حفره ها و پاکسازی گورها. اگر چه گروه او مجسمه مفقود شده دیگری را نیافتند - یا قرآنی و شواهدی که بتوانند به سوالات تاریخی پاسخ گویند، اما دالانهای خالی هم میتوانست بزرگترین یافته سالهای اخیر برای " وینلاک " باشند. گور مزبور که زمانی محل جسد مومیایی شده یکی از درباریان سلسله یازدهم به نام " مکتبه " بود، مدتها پیش از سوی دزدان غارت شده بود و در زمان " وینلاک " چیزی جز سنگهای خرد شده و اشغال بجا مانده بود. زمانی که عکاسی بنام " هری برتون " به هیأت اعزامی در محل گور پیوست، کار پاکسازی تقریباً به اتمام رسیده بود. غروب آفتاب بود و کارگران در حال مرخصی بودند که ناگهان فضا دگرگون شد و هیجانی به همه دست داد. یکی از کارگران از دیدن خرده سنگهایی که از یک شکاف میان کف و دیواره بر روی زمین فرو میریخت یکه خورده بود. او به کمک یکی دیگر از کارگران خرده سنگهایی را که بعد از پاکسازی مجدداً شروع به ریختن کرده و شکافی را نمایان میساخت، تخلیه کرد. خبر کشف این حفره به " هری برتون " رسید، او کبریتی را افروخت تا حفره را روشن کند که البته بی فایده بود. امید به آنچه احتمالاً در پس تاریکی نهفته بود چنان وسوسه انگیز بود که تصمیم گرفت موضوع را بلافاصله به اطلاع دیگران برساند - او نامه ای برای " وینلاک " فرستاد و از او خواست تا به گور آمده و با خود چراغ قوه بهمراه بیاورد. " وینلاک " که چند لحظه پیش از محل کار خود در نقطه ای دیگر، به محل اصلی استقرار خود بازگشته بود- از این خبر با شک و تردید استقبال کرد. در هر حال او و همراهانش برای بازدید به محل گور رفتند.

" وینلاک " اظهار می دارد: « چیزی برای دیدن وجود نداشت مگر یک سوراخ پر از خرده سنگ، اما هنگامیکه خرده سنگها از آنجا تخلیه گشت و نور چراغ به داخل شکاف تابیده شد، یکی از تکان دهنده ترین صحنه ها را که شاید یک کاوشگر - بخت مشاهده انرا پیدا کند در جلوی چشم دیدم . من خود را در حال تماشای هزاران مرد کوچک اندام نقاشی شده که به این سو و آن سو میروفتند، یافتیم « او بعدها چنین نوشت : « یک دختر بچه بلند بالا و لاغر که بدون عیب و نقص نقاشی شده بود، از آن سو به من خیره شده بود . مردان کوچک اندام در حالیکه در دستهای برافراشته خویش چوپهای داشتند - مشغول هدایت گاوهای نر با پوست لکه دار بودند. پاروزنان با تلاش و کوشش در دسته ای از کشتی ها در حال پارو زدن بودند . یکی از کشتی ها درست روبروی من بود و دماغه آن به شکلی ناموزون، تعادل خود را در هوا حفظ کرده بود . تمام این آمد و شدها در سکوتی اسرارآمیز در جریان بود - گویی فاصله من تا آن تصاویر که بیش از ۴۰ قرن می شد چنان زیاد بود که هیچ پژواکی نمیتوانست به گوش من برسد.» شب فرار رسید - از اینرو " وینلاک " و همکارانش تنها کاری که میتوانستند انجام دهند پوشاندن شکاف و انتظار کشیدن مضطربانه تا دمیدن افتاب بود . روز بعد آنها به گور بازگشتند و همراه خود ابزار مورد نیاز را نیز آوردند - اسباب اندازه گیری، میز نقشه کشی ، آلات انعکاس نور و ایینه . " هری برتون " کار خود را برای عکسبرداری آغاز کرد . او یک شیوه ابتکاری را بکار گرفت : استفاده از ایینه برای انعکاس نور خورشید از بیرون گور به داخل دالان ۲۷ تا ۳۰ متری. افراد نگران آن بودند که پس از ۴۵۰۰ سال، هجوم هوای تازه به داخل این اتاق باریک و تماما" حجاری شده باعث جدا شدن سنگهای سقف اتاق شده و پیکره ها و قایقهای شگفت انگیز را نابود سازد . آنان به اهستگی موانع را از سر را برداشتند و منجمله یک تیغه خشتی، خوشبختانه سقف اتاق مشکل ساز نشد . عاقبت توانستند نگاهی دقیق به داخل بیفکنند . بر خلاف انتظار آنان - آنجا محل دفن کسی نبود بلکه



همانگونه که در تصویر نشان داده شده است - مدل‌های یک اینار غله متعلق به یکی از درباریان سلسله یازدهم بنام " مکتبه " میباشد - این مدلها از مقبره او فرار داشته و نشان از زندگی روزمره مصریان باستان را به ما نشان میدهد . این عکس در سال ۱۹۲۰ گرفته شده است.

یک اتاق مخفی محسوب می شد که در آن لوازم زندگی خوشایند پس از مرگ، از سوی عزاداران برای " مکتبه " قرار داده شده بود . مصریان به زندگی عشق می ورزیدند بنحوی که سعی می نمودند تا آن را با خود به داخل گور و جهان بعدی ببرند . در ایام اولیه تاریخ طولانی مصریان، آنان به همراه غذا و نوشیدنی دفن می شدند . بعدها متعلقات و وسایل بیشتری را در محل دفن خویش قرار میدادند - از رختخواب گرفته تا ایینه و عطر و هر چیز که در همین دنیا از آن استفاده میکردند . ثروتمندان و توانگران خدمتکاران را نیز با خود به گور میبردند . البته نه انسانها را، بلکه پیکره های چوبی که بتوانند از آنان در دنیای دیگر مراقبت نمایند . " مکتبه " به دلیل داشتن ثروت بیش از اندازه، قادر بود مجموعه کاملی از یاران کوچک را در اختیار گیرد . این بزرگترین مجموعه ای میباشد که تاکنون کشف گردیده است . در ۲۴ جعبه کوچک که تداعی کننده اتاقها و محوطه محصور بودند، گاوچرانها و قصابان، نانوایان و تولید کنندگان آجور، نخ ریسان و بافندگان، نجاران و کاتبان وجود داشتند - که طبق وظایف خویش، به سختی مشغول کار بودند . مجموعه مزبور، تصویر کاملی از زندگی در زمان " مکتبه " را به نمایش می گذارد . بطور مثال نانوا در حالیکه در داخل خمره ای ایستاده مشغول ورز آوردن خمیر با پاست . قایقهای مدل که دور تا دور جعبه ها وجود دارند، تداعی کننده قایقهای هستند که "



عکسی دیگر از ماکتها و مدل‌های درون مقبره " مکتبه " اینبار طولیه ای که درون آن گاوها نگهداری میشوند .

مکتبه " برای سفر و تفریح خویش بهنگام آمد و شد در رودخانه نیل و بازدید از مایملک خویش مورد استفاده قرار میداد . در داخل یکی از قایقها " مکتبه " با حالتی اسوده در آن نشسته است و شکوفه نیلوفر آبی را بو می کشد . در کنار او کوچکترین پسرش و یک خواننده قرار دارند که خواننده با دست بر دهان خود می زند تا صدای لرزانی را بوجود آورد. در قایق دیگری یک نوازنده کور در حال نواختن چنگی است که آن را در میان زانوهایش قرار داده، از آنجا که در عالم واقع، این قایقهای باریک نیاز به خدمه و پارو زنان داشته و مسافرانی را نیز سوار میکرد است، از اینرو برای داشتن یک اشپزخانه و پذیرائی از " مکتبه " و همراهانش امکان ساخت اشپزخانه ای بر روی قایق امکان پذیر نبوده است - در نتیجه حتی در گور نیز یک اشپزخانه شناور برای ارباب مهیا شده است!! با بررسی مدل ها و ماکتها " وینلاک " متوجه مقولات مختلفی شد که تعجب او را برانگیخت . ماهیگیری فاقد یک بازو، اثر سوختگی بر روی تعدادی از قایقها، قسمت‌های گمشده ای از قایقها، و برخی دکلهای از جا کنده شده .

بعلاوه لکه های ناشی از حشرات و سرگین موشها، و نیز تار عنکبوت‌های مرده در لابه لای پیکره ها وجود داشتند . با وجود این " وینلاک " مطمئن بود هیچگاه آتش سوزی در آن اتاق کوچک رخ نداده بود - و رد یا اتاری از حشرات، موشها یا عنکبوتها بر کف اتاق وجود نداشت . پس راز این نشانه ها چه بود؟! او نتیجه گرفت که " مکتبه " از مدت‌ها پیش از مرگ خویش، مدل‌های مربوط به تدفین را مهیا کرده بود و آنها را در بخش بلا استفاده ای از خانه خویش نگهداری میکرد که جولانگاه موشها، عنکبوتها و حشرات بود . " وینلاک " چنین تصور میکرد که بچه ها برای بازی با قایقها و مجسمه ها به داخل اتاق آمده و در نتیجه بازوی ماهیگیر را شکسته یا برخی دکلهای قایقها را سوزانده یا شکسته بودند . وظیفه سخت دیگر، بیرون آوردن قایقهای مدل و جعبه ها از اتاق بود . فقط " وینلاک " و یکی از همکارانش برای عکسبرداری از اشیاء آنها را لمس کرده بودند . کار جابجایی با ظرافت و با استفاده از دستکش صورت گرفت . با این حال در روشنائی بیرون آنها متوجه آثار انگشت بر روی این گنچینه شدند . " وینلاک " دریافت که این آثار انگشت متعلق به مردی است که ۴۵۰۰ سال پیش آنها را از داخل خانه به این گور در شهر " تبس " حمل کرده بود تا در آنجا برای سالیان دراز باقی بماند . کشف " هریبرت ایوستیس وینلاک " دریچه ای به گذشته باشکوه مصر باستان گشود . کشوری با تمدن ۵۰۰۰ ساله که یکی از شگفت انگیزترین تمدنهای باستانی جهان در آن بنا شده است .

## حیوانی باتیستا بلزونی

باستان شناسان و محققان، جمعیت مصر باستان را حدود ۵ میلیون نفر تخمین میزنند. این جمعیت تحت هدایت حکام خداگونه ای زندگی میکردند. تعداد شاهان یا فراعنه ای که بر این کشور حکم میراندند چنان زیاد بود که امروزه فقط نامی از آنان باقیمانده است و ابنیه و قوانین یادگار آنان، سالها پیش از بین رفته اند. هنگامی که مورخین از مصر یاد می کنند، منظور آنان شجره نامه ها و سلسله های سلطنتی آنها میباشد. این مورخین همچنین به دودمانها، اعصار طولانی مصر، و دوره های میان مدت غم انگیز تحولات سیاسی و بی ثباتی ناشی از تجاوز بیگانگان اشاره دارند. نقطه پایانی تمدن مصر هنگامی است که سزار "اگوستوس" آنرا در سال ۳۰ پیش از میلاد فتح کرد و مصر به یکی از استانهای امپراطوری روم تبدیل شد. یادگار آن تمدن بزرگ بیرحمانه و به اهستگی در میان شنها از بین رفت و طولی نکشید که زبان مردمان آن دیار نیز بفراموشی سپرده شد. تا قرنهای بعد کسی از تمدن مصر سراغی نگرفت، مصر باستان یک فرهنگ تقریباً خاموش باقی ماند. لشکر کشی ارتش "ناپلئون بناپارت" به مصر در سال ۱۷۹۸ بسیاری از گنجینه ها را مکشوف ساخت و در راس همه آنها لوح "روزتا" قرار داشت که کتیبه خط "هیروگلیف" \*، خط "دیموتیک" \*\* و خط یونانی را در کنار هم در خود جای داده بود و قفل حل علائم باستانی را گشود. (مراجعه شود به مطلب قبلی با نام - مردی

که ما با فراعنه مصر آشنا کرد) گویی بار دیگر مصریان قادر به حرف زدن شده بودند و هنگامیکه کشف رمز نوشته های آنان شتاب گرفت، فرهنگ آنان در شکلی مهم، نیرومند و پویا سر برآورد. با این حال گذشته آنان توسط افرادی طماع لگدمال می شد. غارت گورها - معابد و شهرهای مدفون شده آنان که از اوایل دوران یونانیها و رومیها آغاز شده بود در قرن نوزدهم به اوج جنون آمیزی رسید. هر شنی را که دینامیت، دیلم، دژگوب یا انگشتان انسان قادر به کندن آنان بود، به غارت رفت. تجارت پر رونق اشیاء عتیقه پا گرفت و بسیاری

از مجموعه های هنری اروپایی از قبیل این تجارت غنی تر گشت. یکی از کسانیکه از این تجارت زیان بار به ثروت رسید، وزنه بردار قوی هیکل متولد ایتالیا با نام "حیوانی باتیستا بلزونی" بود. او که قامتی بلندتر از ۲ متر داشت،

علاوه بر بدنی عضلانی از سیمایی نیکو نیز برخوردار بود. او در انگلستان و شهر لندن به کار نمایش اشتغال داشت و به "سامسون پاناگونیا" شهرت یافته بود. در آنجا او با حمل اهن پاره ای سنگین بر روی شانه هایش و بالا رفتن ۱۲ نفر از هیکل او بدون آنکه از حالت ساکن خارج شود و سپس قدم زدن در صحنه نمایش و تکان دادن دو پرچم، بدون آنکه از وزنی که بر دوش او بود خم به ابرو بیاورد، تماشاگران را متعجب میکرد. علاقه "بلزونی" به علم مهندسی مایعات، او را بر آن داشت تا در سال ۱۸۱۵ برای فروش یک چرخ چاه اختراعی خودش به "محمد علی" حکمران مصر، به آن کشور سفر کند. "بلزونی" اطمینان خاطر داشت که وسیله اختراعی او شیوه منسوخ کشاورزی مصر را دگرگون خواهد کرد و او را به ثروت خواهد رساند. زمانیکه از چرخ چاه مزبور ثمری حاصل نشد به تلاش دیگری دست زد که امید داشت در فاصله زمانی اندک به ثمر نشیند، یعنی کشف گنجینه های باستانی پراکنده در میان شن زارهای صحرای مصر. "بلزونی" از طریق دانشمندان و زبان شناس سوئیسی مطلع شد سر مجسمه فرعونیی بنام "ممنون" (در واقع تندیس فرعون بزرگ رامسس دوم) که از سنگ خارا ساخته شده بود، در محلی رها شده است. به گفته یکی از مقامات آن ایام، این اثر تاریخی مطمئناً یکی از زیباترین و کاملترین تندیسهای مصری بود که در سرتاسر کشور یافت می شد. سر این مجسمه که ۲/۵ متر ارتفاع و ۲ متر پهناش آن بود، بیش از ۷ تن وزن داشت. یک گروه از فرانسویان که از اهمیت این پیکره آگاهی داشتند - تلاش کرده بودند که سر مزبور را جابجا کنند، اما از عهده ان برنیامده بودند. "بلزونی" مصمم بود که به این کار مبادرت کند. او میدانست که این اثر باستانی که یک گنج هنری محسوب میشود، گوهر گرانبهایی برای موزه "بریتانیا" تلقی میشود. او بعدها اظهار داشت: «من در حالی سر مجسمه را در نزدیکی بقایای بدن آن یافتم که چهره آن رو بمن قرار داشت و ظاهراً از اینکه قرار بود به انگلستان برده شود، لبخند می زد.» "بلزونی" با استفاده از یک چهارچرخه نامناسب و جمعی از کارگران محلی موفق شد پس از چندین روز، پیکره را به کرانه رود نیل برساند. هفته ها طول کشید تا پیکره را سوار بر کشتی کرده و به قاهره و نهایتاً به انگلستان حمل کند. در انگلستان تلاش شایان "بلزونی" شور و هیجان بسزایی را برانگیخت. این کار به مذاق "بلزونی" بسیار خوش آمد. او فردی مشتاق بود و با کمال رضایت به داخل و خارج گورها می خزید و گاه تمام شب را در آنها سپری میکرد. او حتی مدت بسیاری با دزدان و غارتگران بومی، که گورها را برای بدست آوردن یک انگشتر طلا ویران میکردند، زندگی کرد. (براستی انسان با خواندن این مطالب اندوهگین و در حین حال شگفتزده میشود. آخر چگونه ممکن است یک ملتی چنین ظلم عظیمی به میراث گرانبهای خود کند. یک مقبره و یک مومیایی سالم هزاران اطلاعات مختلف در دل خود دارد. شگفتا که



حیوانی باتیستا بلزونی در جامه مخصوص مصریان قرن نوزدهم - این نقاشی را بر روی جلد کتاب خود که در سال ۱۸۲۲ چاپ کرد، قرار داد. این کتاب شرح خاطرات او از اهرام - معابد و گورها در مصر میباشد. در میان اقدامات مهیورانه او - یافتن سر ممنون (رامسس دوم) بود که این تصویر نشان دهنده انتقال مجسمه به رود نیل توسط کارگران - پیش از انتقال به انگلستان میباشد.

این میراث عظیم هم در عهد باستان مورد دستبرد دزدان ان ایام فرار میگرفته و هم در عصر جدید. در ادامه شما خود شاهد چنین ماجرای هولناکی خواهید شد.) این دزدان دور بر آرامگاه های بزرگ منزل گزیده بودند و " بلزونی " در شرایط کاملاً غیر بهداشتی با آنان هم غذا می شد . او حتی لباس مردم مصر را بر تن میکرد و ریشی مثل آنها میگذاشت . هرگاه دزدان فکر میکردند که او ممکن است شب را نزد آنها بماند، یکی دو مرغ را سر بریده و آنها را داخل اجاقی سرخ میکردند که سوخت آن از تکه های صندوقهای چوبی مخصوص اجساد مومیایی بود . به گفته " بلزونی " گاهی سوخت اجاق از طریق استخوانها و پوشاک مومیایی ها تامین می شد!! " بلزونی " اشکاراً اطمینان میزبانان خود را جلب کرده بود . وی آنان را قانع ساخت تا او را به داخل گورهای عمیق و سنگی ببرند که آنان اشیاء باستانی را از آنجا بدست آورده و میفروختند . علیرغم هوای غیر قابل تحمل و گرد و غبار خفه کننده ای که از اجساد مومیایی به هوا برمی خاست، " بلزونی " با شوق و ذوق به کار خود ادامه داد . او نوشته های روی پاپيروس و متون مصوری که نشان دهنده محتویات تابوتها بود و همچنین پوشاک اجساد را بر می داشت . رفتن به داخل گورها کار ساده ای نبود، زیرا خریدنهای خسته کننده از میان دالانهای خفکان اور که پر از شن و سنگ بود - برآستی عذاب اور بود . حضور طولانی مدت در کنار دزدان مقبره ها، مستلزم شجاعتی خاص بود . " بلزونی " مینویسد: « در برخی مکانها حتی ۳۰ سانتیمتر هم جا نبود و مجبور بودم مانند یک حلزون بر روی سنگهای نوک تیز که مانند شیشه برنده بودند بصورت خزیده به جلو بروم . در جای دیگر میگوید: « خود را در محاصره انبوهی از اجساد مومیایی یافتم که بر خلاف گذشته، موجب وحشتم شدند . تاریکی دیوارها، نور کم شمع ها و مشعلها بدلیل نبود هوا باعث می شد اشیاء مختلف پیرامونم جان بگیرند . بنظر میرسید تصاویر با یکدیگر گفتگو می کنند. وجود عربهای مشعل بدست که تمام بدنشان پوشیده شده بود از گرد و غبار، خود بی شباهت به مومیایی های زنده نبودند و همه اینها صحنه ای را پدید آورده بودند که نمیتوان آنرا تشریح کرد.» با وجود این " بلزونی " تجارب خود در میان اجساد مومیایی های مصری را در کتابی ترسناک با شرح جزئیات تشریح کرده است . او نوشت که ضعف قوه شامه امتیازی برای او محسوب می شد . اما زمانیکه او مشغول زیر و روکردن اجساد بود و درمیان غبار متعفن نفس می کشید، دریافت که بوی اجساد برآستی غیر قابل تحمل است . در یک مورد وقتی برای استراحت بر روی یکی از تابوتها نشست، وزن فوق العاده سنگین او سبب شکسته شدن تابوت و خورد شدن جسد مومیایی داخل آن شد . او بدون آنکه بتواند به چیزی چنگ بیندازد، در میان اجساد مومیایی خرد شده، استخوانها، لباسهای مندرس و صندوقهای چوبی ، فرو رفت . بنحوی که ناچار شد یک ربع ساعت به حالت سکون باقی بماند تا گرد و غبار ایجاد شده مجدداً فروکش کند . وقتی برخاست و تصمیم به خروج از گور گرفت باز گرد و غبار به هوا بلند شد و با هر قدمی که بر می داشت یک جسد مومیایی را زیر پا خرد میکرد .!! در جایی " بلزونی " مجبور شد با دشواری از میان یک دالان باریک عبور کند که پهنای آن به اندازه هیکل او بود . او مینویسد: «دالان مملو از اجساد مومیایی بود و من ناچار بودم صورتم را به اجساد بمالم تا از میان آنها رد شوم . در قسمتی که دالان سرآشپیی میافت، عبور من به دلیل وزن بدنم اسانتر می شد . در هر حال نمیتوانستم از غلنیده شدن استخوانها، پاها، دستها و سرها به طرف پائین و در اطراف خودم ممانعت کنم . در نتیجه از سردابی به سرداب دیگر میرفتم . همه جا مملو از اجساد مومیایی شده در حالات مختلف بود . برخی ایستاده، برخی دراز کشیده و برخی نیز وارانه بودند.» " بلزونی " اگر چه فردی غیر حرفه ای بود، اما چندین کشف مهم در مصر انجام داد، منجمه کشف گور جالب توجه " سستی اول " پدر " رامسس دوم " . طولی نکشید که اروپائیان دیگری برای صید گنجینه ها به او پیوستند . حرص و طمع آنان چنان بود که به گفته یکی از باستان شناسان فرانسوی "حالت وحشیانه ای یافته بود" . اما با کشف رمز خط " هیروگلیف " احترام به دوران گذشته ای که اکنون در خطر نابودی قرار داشت در میان دانشمندان پا گرفت . اما دردناکترین حادثه این بود که خود مصریان نیز مدتهای مدیدی علاقه ای چندان به میراث گرانبهای خود نشان نمی دادند و با لاقیدی به رقابت با بیگانگان برخاسته بودند . مصریان نه فقط اماکن باستانی را برای فروش اشیاء ان به جهانگردان در اختیار آنان قرار می دادند- بلکه برای بدست آوردن بلوکهای ساختمان، به کندن بناهای تاریخی پرداختند . ( یک چهارم معبد واقع در دندره برای ساخت یک کارخانه شوره پزی بکار رفت و سنگهای معبدی واقع در ارمانت در ساخت یک پالایشگاه چغندر قند مورد استفاده قرار گرفت.!! )



آگوست ماریت - این مرد فرانسوی حق بزرگی بر گردن عاشقان تمدن فراعنه و مردم کنونی مصر دارد . هر چند بعضی از باستان شناسان او را برای استفاده از دینامیت مورد سرزنش قرار میدهند . اما همین مرد با سرسختی جلوی غارت میراث کهن مصر باستان را گرفت .

## آگوست ماریت - (مردی که برای نجات تمدن فراعنه ایثار کرد.)

علاقه به کتب خطی قبطی بود که " آگوست ماریت "، دانشمند فرانسوی را در سال ۱۸۵۰ به مصر کشاند، " بلزونی " که در شرف رها کردن کار خود بود، " ماریت " را بر آن داشت تا از دنبال کردن آثار ادبی دست کشیده و در پی حفاری بر آید . او موفق به کسب حمایت یک هموطن با نفوذ خود بنام " فردیناند دولسپس " شد . وی همان فردی بود که چند سال بعد طرح ساخت کانال سوئز را ارائه داد . " دولسپس " که از توجه " ماریت " نسبت به سرنوشت آثار تاریخی مصر تحت تاثیر قرار گرفته بود، به نزد حاکم جدید مصر " سعید پاشا " رفت و از او خواست " آگوست ماریت " را مسئول آثار باستانی و نیز متصدی موزه ای که قرار بود در قاهره ساخته شود قرار دهد- تا آنها بتوانند کشفیات جدید باستانی را در آن جای و برای نسل بعد نگهداری کنند . " سعید پاشا " موافقت نمود و سرانجام تمدن فراعنه مصر باستان پشتیبان و نگاهبانی دلسوز یافت .

" ماریت " تلاش نمود جلو غارت و حفاریهای غیر قانونی را بگیرد . او مینویسد : « بر ما واجب است در کمالت دقت از آثار باستانی مصر حفاظت کنیم . پانصد سال دیگر نیز مصر باید بتواند به دانشمندان این امکان را بدهد تا از آثار تاریخی دیدن کنند که اکنون ما آنها را پیش روی خود داریم . « صرف نظر از بلند پروازی و امال و آرزوهای " ماریت " - خود او هم مصنون از سرزنش نبود . هر کجا که حفاری امر ساده ای نبود، وی به دینامیت متوسل می شد . او تقریباً هیچگونه توجهی به ثبت جزئیات بسیاری که در کار حفاریها به آنها برخورد میکرد نداشت، کاری که باستان شناسان امروزی با وسواس زیاد دنبال می کنند - زیرا کوچکترین آثار نیز میتوانند اطلاعات ارزشمندی در اختیار آنان قرار دهد . " ماریت " بیش از ۲۰۰۰ گور را در " سقاره " ( البته امروز بیشتر از نام سقارا استفاده میشود ) خالی کرد . سقاره گورستان شهر باستانی " ممفیس " بود که در نزدیکی " جیزه " جایگاه مجسمه " ابولهل " و " اهرام ثلاثه " قرار داشت . " ماریت " به تنهایی ۱۵ هزار شنی باستانی را کشف کرد و بیش از ۱۷۸۰ کارگر را در حفاریها بکار گرفت .

## دزدان و متجاوزین باستانی

همانگونه که " ماریت " و جانشینان او سریعاً دریافتند، متوقف کردن غارتگریهایی که از زمان خود فراغنه در مصر ادامه داشت کار ساده ای نبود . بندرت گوری یافت می شد که توسط دزدان به آن نقبی زده نشده باشد - حال آنکه سازندگان این مقبره ها کلیه احتیاط های لازم را برای حفاظت از این آرامگاههای ابدی را بخرج داده بودند . احتیاط های آنها شامل این موارد میگردد : بکارگیری زیانه های قفلی، دالانهای انحرافی، دریچه های سنگی کشویی و تله هایی که بهنگام حفر گورها باعث فرو ریختن قلوه سنگهای بزرگ بر سر دزدان میگردد . یک نمونه وحشتناک از این تله ها - توسط یک باستان شناس فرانسوی در کتابش نوشته شده است . « هنگام کار در یک مقبره - یک جفت بازو را مشاهده کردم که بر روی تابوت ویران شده افتاده بود . صاحب دستهای قطع شده بخاطر جراحت وارده در همان مقبره جان سپرده و استخوانهای او در کنار تابوت قرار داشتند . این باستان شناس بر این گمان است که دزد در حالیکه قصد بلند کردن جسد مومیایی را از داخل تابوت داشته است سقف فرو ریخته و سنگ بزرگ و برنایی



یک مقبره در دره شاهان - با دیدن این گور انسان تصور می کند این مکان از ابتدا ویرانه بوده در صورتی که دزدان این بلا را سر این مقبره آورده اند .

ضمن قطع هر دو بازوی او سسب مرگ متجاوز گردیده است . « متناسفانه دزدان احترامی برای مردگان قائل نبودند . یک گروه از دزدان با آتش زدن اجساد کودکان مومیایی شده، از آنها به عنوان مشعل استفاده میکردند تا محیط کارشان را روشنایی بخشد ! دزدان بهنگام پاره نمودن پوشاک فراغنه و ملکه ها در پی یافتن طلا، غالباً سر، بازو و دستان آنها را جدا کرده و به گوشه ای می انداختند . دست کم میتوان ادغان داشت که این دزدان افراد بی باکی بودند . برخی از آنها ظاهراً در کار خود شتابی نداشتند . یک دسته از آنها از چنان وقت کافی برخوردار بودند که صحنه خنده آوری را نیز بجا گذاردند - اگر چه ۳۵۰۰ سال زمان برد تا کسی به آن صحنه بخندد . باستان شناسان به هنگام حفاری گورهایی که مخصوص حیوانات مقدس مومیایی شده بود، به

یک میمون و یک سگ کامل و بدون نقص برخوردند که توسط دزدان از پارچه بیرون آورده شده و بنحوی روبروی هم قرار داده شده بودند که گویی آن دو حیوان در حال گفتگو با یکدیگرند .!! دزدی و غارت گورها در مصر باستان امری معمول بود و قرائن مربوط به پرونده های دادگاهها نشان میدهد که چگونه گورها و آرامگاههای گذشتگان، توسط دزدان مورد دستبرد قرار گرفته است . آنها ضمن بیرون انداختن اجساد از داخل تابوتها، متعلقات آنان به علاوه طلا - نقره و زیورات داخل تابوتها را غارت میکردند . بسیاری از دزدان دستگیر شدند و اکثر آنان به کار خود اعتراف میکردند . دادگاههای فراغنه یکی از مدرنترین دادگاههای زمان خود بود و اسناد و مدارک نشان میدهد آنها مثل امروز تمام حرفهای متهم و قاضی را ثبت میکردند . در یکی از پاپیروسهای بدست آمده که متعلق به یکی از همین دادگاهها میباشد، متهم خطاب به قضاوت میگوید : « ما طبق



یک گور دیگر که مورد چپاول قرار گرفته است . همانگونه که مشاهده می کنید چوبی که برای دیلم کردن و گشودن درب تابوت مورد استفاده دزدان واقع شده در عکس دیده میشود

عادت همیشهگی خودمان برای دزدی از گورها آمده بودیم . ما هرم شاه " سکمره شدتاوی " را پیدا کردیم . با استفاده از ابزار مسی وارد داخلی ترین قسمت هرم شدیم . سپس از میان قلوه سنگها گذشتیم و فرعون را در حالی که به پشت در گور خود قرار داده شده بود یافتیم . این جسد مومیایی نجیب زاده در بستری از طلا قرار داشت و تابوت او مزین به طلا و نقره بود و همه گونه سنگهای قیمتی نیز وجود داشت . در کنار فرعون، ملکه قرار داشت و او نیز به همان صورت تزئین شده بود . « دزدها اشیاء ارزشمند متعلق به شاه و ملکه را برداشته و تابوتها را به آتش کشیدند - دزدان معمولاً این کار را انجام می دادند تا بتوانند طلاهایی که هنوز

به تابوتها چسبیده بودند را جدا سازند. آنگاه طلا، جواهرات و طلسمها را میان خود تقسیم کرده و به سمت " تیس " رهسپار شده و در آنجا دستگیر شدند. معلوم نیست چه مجازاتی برای آنها در نظر گرفته شده، اما سوگندی که یکی دیگر از مظنونین یاد کرده است نشان میدهد چه مجازاتی در انتظار آنها بوده. « تا زمانی که خدای " آمن " به حیات خود ادامه میدهد و تا زمانی که فرمانروای ما در قید حیات است - اگر ارتباط من با یکی از موارد دزدی ثابت شود - شما میتوانید دماغ و گوشه‌هایم را بریده و مرا به سیخ بکشید. »

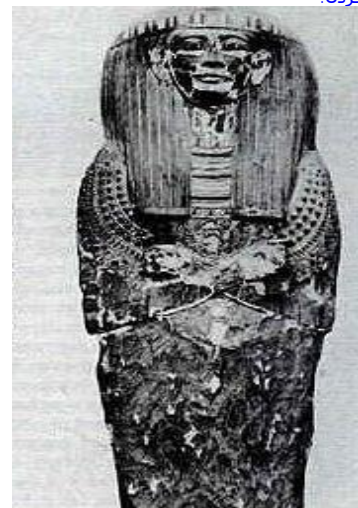
علیرغم شدت تنبیهات دادگاه‌ها، تداوم دزدی از گورها در زمان سلسله بیست و یکم ( ۱۰۷۰ تا ۹۴۵ قبل از میلاد ) و تخریب اجساد سلطنتی مومیایی سه سلسله قبلی که اهانت به مقدسات تلقی می‌شد، کاهنان را بر آن داشت تا اجساد سلاطین و ملکه‌ها را از آرامگاههای آنان خارج ساخته و در گورهای کاملاً مخفی قرار دهند. در بسیاری موارد، کاهنان مجبور بودند به ترمیم اجساد بپردازند و بازوان و سرها را در جای خود قرار دهند، منجمه سر " ست " اول - آنها پیش از قرار دادن علائم شناسایی بر روی اجساد، آنها را مجدداً کفن کردند و در تابوت مخصوص قرار دادند. اما در اواخر قرن نوزدهم این مخفیگاه‌ها در " دیر البحری " و تپه‌های " دره شاهان " توسط سارقان عصر نوین پیدا شد و تمام محتویات گورها به غارت رفت.



سوراخ ایجاد شده در پوشش جسد مومیایی " توموس " سوم کار دزدان است که در جستجوی جواهری بر روی قلب پادشاه بودند. این جواهر طلسمی بود که بر روی سینه قرار داده می‌شد تا از سفر سلامت او به جهان اسفل اطمینان حاصل شود. جسد که در ایام باستان مجدداً پوشانده شده است به کمک پاروهای به حالت ایستاده در آمده است. قرار دادن پاروها در گور پادشاه به منظور تسهیل سفر او با کشتی خورشید به جهان دیگر بوده است. جاری موجود در تصویر احتمالاً مورد استفاده کاهنان باستان بوده و قبل از مهر و موم کردن گور، جاهای پا را با آن پاک کردند.

### گرانباترین میراث بشری

جزئیات دقیق مربوط به کشف اولین مخفیگاه و یکی از بزرگترین گنجینه‌های مصر باستان، بسیار مبهم و گیج‌کننده است. اما بنظر می‌رسد در سال ۱۸۷۱ چوپانی بنام " احمد عبدالرسول " در پی یافتن پسر گم شده خویش بود که متوجه شد او به داخل حفره عمیقی سقوط کرده است. او داخل این حفره رفت و متوجه شد که این حفره به شکل چاه دست ساز است. او دریچه‌ای را که بر روی صخره‌ای حجاری شده بود پیدا کرد. وقتی داخل شد خود را با غار واقعی " علاء الدین " روبرو دید که مملو از اشیاء عتیقه بود. ( توجه داشته باشید که اعراب هنگامیکه به گنج بزرگی برخورد میکردند - طبق افسانه‌های خود انرا گنج یا غار علاء الدین می‌پنداشتند. بنده در جستجوهای خود هنوز نمیدانم آیا گنج علاء‌الدین وجود داشته یا واقعا " افسانه است. ) " احمد عبدالرسول " کشف خود را بلافاصله به اطلاع پسر و برادرهایش رساند و جملگی کار ۱۰ سال استخراج گنجینه‌های گور را آغاز کردند. اما همزمان با پدیدار شدن عتیقه‌هایی با کیفیت عالی در بازار از قبیل یک پایروس و تکه جواهری که حاوی اسامی مصور بسیار بودند، مقامات را در مورد منشاء آنها دچار ظن کرد. هنگامیکه جانشین " اگوست ماریت " - " گاستون ماسپرو " آگاه شد که در مصر اشیاء ارزشمند فراغنه، به جهانگردان و کلکسیونرهای اروپایی به قیمت بسیار ناچیز فروخته می‌شود، بفوریت متوجه گشت که یک مجموعه نفیس حیرت‌انگیز کشف گردیده است و می‌بایست غارت آنها متوقف شود تا باقیمانده اشیاء قیمتی در موزه قاهره نگهداری شوند. پیگیریها به اشکار شدن هویت دزدان انجامید. " احمد " و یکی از برادرانش دستگیر شدند. آنها به چوب و فلک بسته شدند به صورتی که پوست پاهایشان از گوشت جدا شد. با وجود شکنجه‌های سخت و طاقت فرسا " احمد " اعتراف نکرد که محل واقعه‌ای گنجینه کجاست. " احمد " پس از آزادی از زندان معتقد بود، بخاطر تحمل شکنجه‌ها و لو ندادن محل گور، خانواده‌اش مدیون او میباشند و خود را سزاوار صاحب نیمی از غنایم می‌دانست. بین اعضای خانواده اختلاف پیدا شد تا یکی از آنها به نام " محمد " با مراجعه به فرمانداری محلی و افشای منبع درآمد خانواده، به مسئله فیصله داد. فرماندار محلی نیز " امیل بروش " المانی را که دستیار " ماسپرو " بحساب می‌آمد را مطلع ساخت. بابت این کار " محمد " مباشر عملیات حفاری موزه قاهره در " تیس " شد و ۵۰۰ پوند نیز جایزه دریافت داشت. این پول انقدر بود که وی سخاوتمندانه آن را میان برادرانش تقسیم کرد. " ماسپرو " اظهار داشت: اگر این خانواده مهارتی را که سالها علیه موزه بکار گرفته بودند در راه درست بکار می‌بستند، ما شاهد کشفیات عظیمی بودیم. ( هنوز کسی نمیداند چقدر از گنجینه آن گور به یغما رفته است ) هیچ چیز نمیتوانست با تجربه فوق‌العاده‌ای که فرا روی " امیل بروش " قرار داشت برابری کند. " محمد "



یکی از دو تابوت چوبی که در آن جسد مومیایی " توموس " اول قرار داشت. بر روی سطح حکاکی شده تابوت اثر ضربات تیشه وجود دارد که توسط دزدان باستانی برای جدا کردن طلاهای آن صورت گرفته است. ظاهراً بر اثر بی احتیاطی دزدان عهده باستانی که در پی یافتن جواهرات پنهان، بدن فرعون را از هم دریدند، جسد مومیایی " توموس " که در سال ۱۸۸۱ کشف شد فاقد دو دست بود.

او را به مخفیگاه برد. " بروش " به کمک طناب، خود را از مدخلی باریک عبور داد و بعد از تلاش بسیار مجدداً خود را وارد دالانی کرد. طولی نکشید نگاهش متوجه یک تابوت بزرگ گچ کاری شد که نام کاهن بزرگ بر آن نوشته شده بود. در پس آن ۳ تابوت دیگر قرار داشتند. سپس شمعی روشن کرد تا بهتر بتواند اطراف را ببیند - او وارد راهرویی که مملو از اشیاء تاریخی کوچک بود شد. با گامهای بلند این راهرو را طی کرد و به اتاقی رسید که در دیواره آن حفره ای ایجاد شده بود. در اینجا نیز به چند تابوت بزرگ برخورد. بعضی از این تابوتها بسیار بزرگ بودند. " بروش " شمع را نزدیک دستنوشته ها برد و اسامی را خواند. او لرزه بر اندامش افتاده بود و اصلاً نمیتوانست باور کند - با لکنت زبانی که گرفته بود، اسامی را زمزمه میکرد. اسامی مربوط می شدند به فهرست بزرگترین فراعنه باستان در عصر پادشاهی نوین (۱۰۷۰ - ۱۵۵۰ قبل از میلاد) منجمه " سنی " اول و مشهورتر از او پسرش " رامسس کبیر " - (رامسس دوم)!! " امیل بروش " بعدها نوشت: «نفس در سینه ام حبس شد بطوری که مجبور شدم برای تنفس، با شتاب به سمت بیرون بروم - میترسیدم! میترسیدم مبادا مرگ بر من غلبه کند و این گنجینه بزرگ از چشم علم و دانش و نسل فردا پنهان بماند.» او بیم آن داشت که شمعهای موجود در دست وی و همراهانش، باعث شعله ور شدن تابوتهای چوبی خشک شود. پس از آنکه " بروش " خود را جمع و جور کرد، با دقت بیشتری به بازدید گور پرداخت. در

انتهای آن راهرو طولانی به یک اتاق غار مانند رسید که طول آن ۶ متر و ارتفاع آن ۴/۵ متر بود. در آنجا تابوتهای کاهن " دوره میانی سوم " (۷۱۲ - ۱۰۷۰ قبل از میلاد) بنام " پنجم " دوم و اعضاء خانواده اش قرار داشت. در میان گرد و خاک اشیاء فراوانی موجود بود، منجمه حلقه گل - پیکره های کوچک مربوط به مراسم تدفین - گلدانهای برنزی و اشیاء ساخته شده از شیشه که در آن زمان در مصر ماده بسیار گرانبهایی محسوب می شد. با توجه به ارزش زیاد این مجموعه " بروش " بیم داشت که مردم محلی از این کشف آگاهی یافته و برای غارت گور به آنجا هجوم ببرند. او ترتیب تخلیه سریع محتویات گور را داد، حتی زحمت عکسبرداری از تابوتها و هزاران مصنوع را در محل نکشید. این کار میتوانست کمک عظیمی به دانش باستان شناسان امروزی از مکان بکند. ۳۰۰ کارگر و ۲



یک مقبره خانوادگی - سمت چپ امن هانب را در کنار همسرانش مشاهده می کنید. این مقبره یکی از محدود مقبره های خانوادگی میباشد که سالم و دست نخورده باقی مانده است

روز وقت لازم بود تا گور را پاکسازی کنند. برای حمل بعضی از تابوتها نیاز به ۱۲ تا ۱۵ نفر انسان بود. فراعنه - ملکه ها و گنجینه های آنان در یک کشتی به سمت قاهره بار زده شدند. همزمان با شناور شدن کشتی در میان رودخانه، مصریانی که در تخلیه گور یاری رسانیدند، درسکوت و آرامش به تماشای قایق ایستادند. خبر انتقال مجموعه مزبور در سرتاسر نیل پیچیده بود و به هنگام عبور کشتی از کنار شهرها ساکنین آنها در کناره های رودخانه ایستاده بودند. غم غریبی در میان مردم منطقه پخش میخورد - گوئی در آن منطقه عزای عمومی اعلام کرده بودند. زنان جیغ می کشیدند و موهای خود را چنگ میزدند و مردان با تفنگهای خود به شلیک هوایی پرداختند - تمام ملوانان مصری کشتی در سکوت عجیبی فرو رفته بودند - برآستی آنها در ماتم فراعنه خود غرق شده بودند - هر کس به آنها نگاه میکرد در این تصور بود که نزدیکترین عزیز خود را از دست داده اند. آنچه " بروش " شاهد آن بود یک عزاداری عمومی بود، یک آداب تشییع جنازه که قدمت آن به زمان فراعنه بر می گشت. ورود اجساد مومیایی به قاهره مورد احترام چندانی قرار نگرفت - شاید بخاطر اینکه هنوز خبر این مهم بگوش ساکنان قاهره نرسیده بود. مامور گمرگ با بی تفاوتی از میان مومیایی ها گذشت. او وظیفه داشت از همه کلاه های ورودی به شهر مالیات اخذ کند. او قادر نبود آثار تاریخی را طبقه بندی کند، بعدها مدارک نشان داد که این گنجینه عظیم را تحت عنوان " ماهیهای خشک شده " ثبت کرده بودند. در موزه قاهره، شاهان از ۴۰ جسد همراهشان جدا شده و در ویترینهای مخصوص و مجزایی قرار داده شدند و پیکره های کوچکتر نیز در جای مخصوصی قرار گرفتند. به مرور زمان " گاستون ماسپرو " ترتیب باز کردن پوشش اجساد مومیایی سلطنتی را داد. اولین فرعون که مورد بررسی قرار گرفت، " توتوموس " سوم بود. " احمد عبدالرسول " و بردارانش لطامات زیادی را به آن وارد ساخته بودند و در پی یافتن جواهرات و طلسمهای گوهر نشان کفن را پاره کرده بودند. زمانی که پوشش " توتوموس " را گشودند، پادشاهی که روزگاری سپاه خود را به پیروزیهای بزرگی علیه دشمنان رهنمون ساخته بود و مصر را بدل به یک امپراطوری قدرتمند کرده بود، در معرض پوسیدگی و زوال قرار داشت. سر فرعون را از گردن و پاهای او از بدن جدا گشته بودند. بقایای پوشش صمغ اندود هنوز به پوست او چسبیده بودند. چندین سال گذشت تا " ماسپرو " جرات گشودن پوشش فرعون دیگری را بدست آورد. او " رامسس " سوم را انتخاب کرد، او و دستیارانش چندین لایه کفن کتانی را گشودند تا بالاخره به جسد فرعون رسیدند که ۹۰ سال عمر کرد و آثار تاریخی بسیاری را برای مصر بر جای گذاشت. " ماسپرو " به لرزه افتاد - پادشاه کاملاً سالم بود، پوست او به رنگ قهوه ای خاکی همراه با لکه سیاه بود، بازوان او بر روی سینه قرار گرفته بودند، صورت آرام و صاف بود، دماغ وی حالت خمیده داشت که این امر بخاطر فشار ناشی از باندپیچی بود، دهان او کوچک و لبهایش کلفت بودند. دهان او را با خمیر سیاهی پر کرده بودند. " ماسپرو " خمیر را از دهان او بیرون آورد تا سن فرعون را از روی دندانهای پیشین او که هنوز سالم و سفید بودند - مشخص سازند. ماسپرو و یارانش به کار باز کردن پوشش اجساد مومیایی ادامه دادند. ملکه " احموز نفر تاری " که به مجرد تماس هوا با جسد وی دچار گندیدگی گردید و بصورت جسم سیاهی در آمد. مومیایی دیگر " رامسس کبیر " بود... تقریباً تمام مومیایی ها به مرور زمان از پوششان خارج گشتند. خوشبختانه بسیاری سالم مانده بودند.



" امن حوتپ " اول در میان حلقه های گل بود , درست همان وضعیتی که عزادانش او را ترک گفته بودند, باستان شناسان در حین جستجو در میان شکوفه های پژمرده, به کشف تکانهنده ای برخوردند : یک زنبور دوره باستان که به طرف عطر گلها کشیده شده و در میان برگ گلها گرفتار گشته و همراه فرعون در تاریکی ابدی در داخل تابوت قرار گرفته بود .! " **اوزن لغبور** " که به تازگی به عنوان مدیر انستیتو فرانسوی باستان شناسی, مسئولیتهای خود را به عهده گرفته بود . عمیقاً تحت تاثیر قرار گرفته بود . وی اظهار می دارد : تقریباً همه اجساد مومیایی, پوشیده از حلقه های گل خشک شده - و نیلوفرهای آبی پژمرده بودند و ما با مشاهده این گلها گویی به گذشته دور می نگریم . از نظر او این صحنه " **تصویری از یک خواب بی پایان بود** " . به گفته یک ناظر, هیچ جسدی مومیایی بهتر از جسد مومیایی " سستی " اول چنین تصویری را منعکس نمیکرد . بنظر می رسید که از مرگ این پادشاه, زمان زیادی نمیگذرد و لیخندی آرام و موقر, هنوز بر لبانش نقش بسته است . از میان پلکهای نیمه باز او, خط مرطوب و درخشنده ای قابل رویت بود که چشمان سفید لطیف او بهنگام دفن شدن, بدان مسپردخته شده بود . شاید او می دانست پنج هزار سال دیگر, انسانها از اقوام و ملل گوناگون به دیدار او می آیند و به چشمان او خیره میشوند.

پایان جلد اول . بزودی جلد دوم - **مصر سرزمین رازها** - در اختیار شما دستداران باستان شناسی و بخصوص شیفتگان تمدن فراغنه قرار خواهد گرفت .

